

تحلیل تطبیقی عشق در خمسه نظامی و مثنوی مولانا

نرگس خانی
عنایت الله شریفپور
علی اصغر باباصفوری

چکیده

عشق محرک کائنات و اساس و پایه خلقت است که در همه ذرات عالم جاری است و به واسطه آن، همه موجودات به سوی حق تعالی در حرکت هستند. عشق انواع مختلفی دارد و در جهان هستی به دو صورت تجلی دارد: حقیقی و مجازی. عشق حقیقی مخصوص خداست و کفایت کردن به او که همه مظاهر جهان هستی از اوست. عشق مجازی به آنچه غیر خداست و عشق به مظاهر هستی و کائنات است. در آثار نظامی و مولانا، عشق عنصری کلیدی است که باید به آن توجه خاصی کرد. هدف از این پژوهش، تبیین عشق حقیقی در خمسه نظامی و مثنوی مولانا است که در آن به روش تحلیل محتوا، به بررسی انواع عشق، تفاوت عشق حقیقی و مجازی و ارتباط عشق مجازی با عشق حقیقی پرداخته شده است. مطابق نتایج، در بین ویژگی‌هایی که این دو شاعر برای عشق برشمرده‌اند، اشتراکات و تفاوت‌هایی وجود دارد. اهمیت این تحقیق از این جهت است که دیدگاه‌های این دو سخنور ارزشمند را درباره عشق بیان می‌کند و نشان می‌دهد که مولانا و نظامی، هر دو، عشق را یک حقیقت جاری و ساری در کائنات و عامل اتحاد هستی می‌دانند و عقیده دارند که عشق حقیقی، به خدا اختصاص دارد و عشق مجازی را وسیله‌ای برای دستیابی به عشق حقیقی می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: عشق، نظامی گنجه‌ای، خمسه، مولوی، مثنوی.

پروژه گام‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، e. Sharifpour@uk.ac.ir (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۳

پایه و اساس جهان هستی بر عشق استوار است. یکی از غنی‌ترین ادبیات‌های جهان، ادب کهن فارسی است که منظومه‌های عاشقانه آن مشهور است. ادبیات عرفانی ایران بر محور عشق، جریان دارد و عشق، مهم‌ترین رکن طریقت است. یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان، دستیابی به کمال انسانی است که عشق، این کمال‌طلبی را ارضا می‌کند. به طور کلی «عشق» در لغت به معنی افراط در حب است از روی عفاف و یا فسق و همچنین تعلق قلب به کسی و التصاق به چیزی است (ذیل عشق، فرهنگ معین).

مهم‌ترین چیزی که عرفان را از فلسفه و کلام و فقه متمایز می‌سازد، موضوع عشق است که نزد عرفا و نیز شاعران حوزه ادبیات غنایی جایگاهی مهم دارد. هیچ یک از آثار عرفا را نمی‌توان یافت جز آنکه در آن به بحث عشق پرداخته شده است. اهمیت و ضرورت عشق را با مراجعه به آثار عارفان و شاعران و نویسندگان، از ابتدای آفرینش تا امروز و در هر دین و زبانی، می‌توان به وضوح دریافت. به عبارتی عشق، مقوله‌ای مهم است که در تمام لایه‌های زندگی بشر جلوه‌گری کرده؛ زیرا عشق، جان عالم و عامل جنبش همه موجودات است که به سوی سر منشأ عشق، یعنی ذات حق تعالی در حرکت‌اند.

سهروردی در فصل دهم به تفصیل درباره عشق سخن می‌راند و عشق را محبت مفرط می‌داند: «محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. «العشق محبة مفرطه» و عشق خاص‌تر از محبت است. زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد و محبت خاص‌تر از معرفت است زیرا که همه محبتی معرفت باشد، اما همه معرفتی محبت نباشد.» (صابری، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

عشق حقیقت والای غیرقابل تعریف و تشنگی سیراب‌ناشدنی است و امانتی آسمانی است که انسان رهرو راه عشق مسئولیت حمل آن را پذیرفته است. عشق بنیاد جهان بینی عرفاست. عشق به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود: عشق حقیقی مخصوص حق تعالی و حاصل تأمل در نظام هستی می‌باشد و عشق مجازی، متوجه آفریده‌های خدا و نظام مستتر در موجودات است که گونه‌گون و رنگارنگ جلوه می‌نماید.

از جمله آثاری که مفهوم عشق در آن‌ها جلوه ویژه‌ای یافته است، می‌توان به خمسه نظامی و مثنوی مولانا اشاره کرد. نظامی و مولانا دو تن از شاعران مشهور فارسی هستند که عقیده دارند عشق یک حقیقت جاری و ساری در همه پدیده‌های جهان است و عشق را برترین عامل حرکت همه موجودات می‌داند و عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می‌داند.

نظامی معروف‌ترین داستان سرای بزمی و عشقی ایران در قرن ششم می‌باشد و اثر معروف وی خمسه است که بیست و هشت هزار بیت دارد. این مثنوی‌های پنج‌گانه در سال‌های ۵۷۰ و ۵۹۷ به نظم آمده‌اند و سپس شاعران زیادی از آن‌ها تقلید کرده‌اند که اسامی آن مثنوی‌ها به ترتیب تاریخ نظم از این قرار است: مخزن الاسرار بیشتر از دو هزار بیت در اخلاق، خسرو و شیرین، معروف‌ترین اثر نظامی که شش هزار و پانصد بیت دارد، لیلی و مجنون شامل چهار هزار و پانصد بیت، اسکندرنامه که بیش از ده هزار بیت دارد و به وزن شاهنامه فردوسی سروده شده و نظامی این مثنوی را که شامل دو قسمت است، شرفنامه و اقبال‌نامه و مقبل‌نامه و خردنامه هم نامیده است. (ر. ک. موتمن، ۱۳۳۹: ۱۰۸)

مولانا جلال‌الدین بلخی، یکی از بزرگ‌ترین عرفای نامی است. جلال‌الدین محمد، فرزند بهاء‌الدین ولد در سال ۶۰۴ هجری در بلخ زاده شد و در سال ۶۷۲ وفات یافت. مهم‌ترین اثر منظوم مولوی، مثنوی شریف است در شش دفتر به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف که در حدود ۲۶۰۰۰ بیت دارد. در این منظومه طولانی که آن را به حق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه بشری دانست، مولوی مسائل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده است. دومین اثر بزرگ مولوی،

دیوان کبیر، مشهور به دیوان غزلیات شمس تبریزی است، زیرا مولوی به جای نام یا تخلص خود در پایان غالب غزل‌های خود، نام مرادش شمس‌الدین تبریزی را آورده. زندگانی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته، بعد از سال ۶۴۲ و انقلاب حال او آغاز شد و از آن پس از برکت انفاس شمس‌الدین عارفی وارسته و اصلی کامل شد. (ر. ک. صفا، ۱۳۷۸: ۹۵-۹۷).

هدف ما واکاوی نگاه عارفانه این دو شاعر ارزشمند است، زیرا علاوه بر مخزن الاسرار، در بخش‌های دیگر خمسه مخصوصاً در داستان خسرو و شیرین و عشق فرهاد به شیرین، لیلی و مجنون و هفت پیکر و در سراسر مثنوی، می‌توان دلایل و شواهدی بر مشرب عرفانی این دو شاعر یافت.

ابتدا تعریف عشق، عشق مجازی و حقیقی، اهمیت عشق، ساری بودن عشق در تمام موجودات مطرح شده سپس به بررسی عشق مجازی، پلی برای رسیدن به عشق حقیقی و آثار و نتایج عشق در خمسه نظامی و مثنوی معنوی پرداخته شده است.

۲. پیشینه پژوهش

- در مورد عشق در آثار نظامی و مولوی، نمونه‌های ارزشمندی در ادبیات فارسی می‌توان یافت از جمله:
- پایان نامه کارشناسی ارشد آقای محمد رضا خوشبوی با عنوان «عقل و عشق در مثنوی معنوی» بهمن ۸۱
 - پایان نامه کارشناسی ارشد خانم سیمین انصاری فرد با عنوان «جلوه‌های عشق در مثنوی معنوی» خرداد ۱۳۷۵ و مقاله‌هایی از جمله :
 - «عشق در خمسه نظامی» (زارع جیرهنده، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۹) نشریه رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۸۹
 - «شور شیرین (جستاری در تلقی عرفانی نظامی از عشق)» (شعبان زاده، ۱۳۸۹: ۳۷-۹۴)، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۱۴ (علمی پژوهشی)
 - «عشق و سیمای رهروان حقیقی آن در منظومه‌های غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی» (رضایی حمزه کندی و حجاجی کهجوق، ۱۳۹۸: ۱۷۱-۱۹۰)، فصل‌نامه بهارستان سخن، سال شانزدهم، شماره ۴۳
 - «استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا» (اسپرهم و تصدیقی، ۱۳۹۷: ۸۷-۱۱۴)، متن پژوهی ادبی، سال ۲۲، شماره ۷۶
 - «مولانا و استعاره عشق» (ماری شیمل، ترجمه لاهوتی، ۱۳۶۹: ۶۳-۹۴)، کیهان اندیشه شماره ۳۰
 - «گرنبودی عشق» (سجادی، ۱۳۸۲: ۱۹-۳۰)، زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۲ و ۴۳
 - «مولانا و مثنوی: عقل و عشق از منظر مولانا» (شیرین بیگ مهاجر، ۱۳۹۰: ۵۰-۵۵)، حافظ، اربیهشت، شماره ۸۱
 - «عشق از نظر مولانا و ملاصدرا با تکیه بر مثنوی معنوی و اسفار اربعه» (بهزاد اتونی و بهناز اتونی، ۱۳۹۰: ۴۱-۵۶)، عرفانیات در ادب فارسی، شماره ۹ (علمی - پژوهشی)
 - «آتش عشق در پنج منظومه فارسی» (جلالی، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۵)، کتاب ماه ادبیات، شماره ۳۹
 - «عشق حقیقی یا مجازی» (چراغ چشم، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۴۰)، کتاب نقد، شماره ۴۳
 - «بررسی گونه‌های عشق حقیقی و تجلی آن در آثار حکیم نظامی گنجوی» (سرآمی و خراسانی، ۱۳۹۴: ۲۱-۳۲)، فصلنامه علمی - تخصصی در دری (ادبیات غنایی)، سال پنجم، شماره پانزدهم

این پژوهش‌ها موضوعی مستقل از موضوع مقاله حاضر را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند و با وجود اهمیت عشق در خمسه نظامی و مثنوی معنوی، تا کنون این عنصر کلیدی به صورت تطبیقی تحلیل نشده و بیشتر بررسی‌های انجام شده در باب عشق مربوط به آثار این دو شاعر ارجمند به طور جداگانه می‌باشد. این پژوهش، از چشم‌اندازی دیگر در شناخت و

تطبیق و تحلیل آثار این دو شاعر در باب عشق موثر خواهد بود و با توجه به کلیدی بودن عشق در آثار این دو شاعر، ضروری می‌نماید.

۳. بحث و بررسی

نخستین مرحله خدانشناسی، قدم گذاشتن در راه عشق و دوست‌داشتن است و عشق یک تشنگی سیراب‌ناشدنی است که شرحی ناتمام دارد. عشق، مرحله کمال محبت است و آن عبارت است از دلبستگی عمیق، شیفتگی کامل، میل و کشش و جاذبه شدید در طبع انسان نسبت به مطلوب. به طور کلی عشق در لغت به معنی افراط در حب است، از روی عفاف و یا فسق و همچنین تعلق قلب به کسی و التصاق به چیزی است. بنابراین «عشق، اکسیری است که آینه ضمیر را صیقل می‌دهد و آن را از هر نوع وابستگی‌های مادی و وابستگی‌های تنگ نظرانه دنیوی رها می‌سازد» (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۶۱). عشق محرک کائنات و عامل اتحاد هستی است. به نظر اهل عرفان، راز آفرینش در کلمه عشق خلاصه شده است. عشق پاک و خالص، بنیاد هستی است و لب کلام عرفا و موجب حیات دوباره و کمال، عشق است به گونه‌ای که پایه هستی بر عشق استوار است. فروم هم با نگاهی شناختی به عشق می‌گوید: «مقوله عشق مهم‌ترین پدیده در حیات مادی و معنوی بشر است که در ادوار مختلف توانسته است رنگی دیگر بر حیات انسانی بپاشد و زندگی فردی و اجتماعی او را جهت دهد» (فروم: ۱۳۹۳: ۲۱).

نظامی جهان آفرینش را بر پایه عشق استوار می‌داند و بدون عشق زندگی کردن را مرگ نام می‌نهد:

مرا کز عشق به ناید شعاری مبدا تا زیم جز عشق کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق، آبی ندارد
(نظامی، ۱۳۹۲: ۳۳)

مولانا هم عقیده دارد که اگر بخواهد عشق را شرح دهد، از هیبت آن صد قیامت برپا می‌شود و شرح عشق ناتمام است:

شرح عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زان که تاریخ قیامت را حد است صد کجا و آنجا که وصف ایزد است
(مولوی، دفتر پنجم: ۲۱۸۹-۲۱۹۰)

۳-۱. عشق مجازی و حقیقی

عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و کمال محبت و دوستی است و باعث تکامل موجودات می‌شود. عشق با ذات و فطرت انسان عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی، بوده است. فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، اشتیاق عاشق و معشوق را از عشق دانسته و آن را به معنای فرط حب و دوستی می‌داند و نیز «عشق از «عشقه» است و آن گیاهی است که به دور درخت می‌پیچد و آب آن را بخورد و رنگ آن را زرد کند و برگ آن بریزد و بعد از مدتی خود درخت نیز خشک شود. چون عشق نیز به کمال خود برسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و میان محب و خلق ملال افکند و از صحبت غیر دوست، ملول شود یا بیمار گردد یا دیوانه شود و هلاک گردد.» (ابن عربی، ۱۳۸۲: ۵۳) عشق به صورت آشکارا و پنهان، موضوع تفکر اکثر فلاسفه، عرفا و سایر اندیشه‌مندان است، ولی «عشق» نزد افلاطون، سهروردی، غزالی و عراقی از منظر و سطحی خاص مورد تأمل قرار گرفته. عشق در افلاطون از آغاز با اصطلاح اروس (Eros) مورد اشاره قرار گرفته است و سپس شرح و بسط یافته است. از سوی دیگر، در نزد سهروردی، «عشق» به همراه حسن و حزن فرزندان عقل کل که عقل حقیقی است، می‌باشد. از منظر محمد غزالی «عشق» حقیقت مطلق است، وجه اشتقاق عاشق و معشوق هم از عشق است. عشق حقیقی است که کل عالم و

موجوداتش را به سوی او می‌کشاند و انسان را هم به سوی خود می‌برد. از نظرگاه عراقی مقام «عشق» که برتر از فهم و بیان است، همان هستی محض و وجود منزّه از هر تعین است. (ر.ک. صابری، ۱۳۸۹: ۷)

در فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه، سید جعفر سجادی هم عشق را آتشی می‌داند که در قلب واقع شده و محبوب را بسوزد. «عشق دریای بلا است و جنون الهی است و قیام قلب است بلاواسطه.» (سجادی، ۱۳۳۹: ۲۷۵).

حافظ می‌گوید: هر کس از این حقیقت (عشق) دور باشد، در نظر او مرده‌ای متحرک است که باید نماز میت بر وی خواند:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(حافظ، غزل ۸)

همچنین سهروردی در فصل پنجم رساله فی حقیقه العشق، عشق را از زبان عشق این گونه توصیف می‌کند: «من از بیت‌المقدس از محله روح‌آباد، از درب حسن. خانه‌ای در همسایگی حزن دارم، پیشه من سیاحت است، صوفی مجردم. هر وقتی روی به طرفی آورم، هر روز به منزلی باشم و هر شب جایی مقام سازم. چون در عرب باشم، عشقم خوانند و چون در عجم آیم، مهرم خوانند و در آسمان به محرک مشهورم و در زمین به مسکن معروفم. اگر چه دیرینه‌ام، خود جوانم و اگر چه بی‌برگم، از خاندان بزرگم» (صابری، ۱۳۸۹: ۱۱۶). عشق عامل مجاهده و نتیجه آن را رستگاری و جلب لطف الهی و نظام عشق را در سراسر عالم جاری و ساری می‌دانند که اصل خلقت بر پایه آن است و همچون دریایی کران ناپیدا است و پستی و پالایی جهان همه از عشق است. عشق راه رسیدن به کمال و سعادت را برای انسان، میسر می‌سازد.

عین القضاة هم در تمهات عشق راسه گونه می‌داند: عشقی صغیر و عشقی کبیر و عشقی میانه. «عشق صغیر، عشق ماست با خدای تعالی و عشق کبیر، عشق خداست با بندگان خود و عشق میانه، دریغاً نمی‌یازم گفتن که بس مختصر فهم آمده‌ایم.» (صابری، ۱۳۸۹: ۱۱۷) عارفان راز آفرینش را در کلمه عشق خلاصه می‌کنند و عقیده دارند عشق حاصل معرفت است و با براق عشق می‌توان به سرمنزل مطلوب رسید. با عشق، هر مشکلی از پیش پای انسان برداشته می‌شود. در اصطلاح حکما و عرفای اسلامی، مخصوصاً در ایران، عشق «غالباً مرادف و معادل ودّ و حبّ به کار می‌رود و آن را عبارت می‌دانند از میل طبیعی شدید به آنچه مطبوع و لذّت بخش است» (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۵۰).

مولانا خود را از شرح و بیان عشق خجالت‌زده و ناتوان می‌داند:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم، خجل باشم از آن

(مولوی: دفتر اول: ۱۱۲)

از دیدگاهی عشق به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم شده است. عشق مجازی یا ظاهری یا جسمانی که نهایتاً باعث دوام و بقای نسل می‌شود و بر دو نوع نفسانی و انسانی شامل است و عشق حقیقی یا روحانی یا معنوی یا افلاطونی که هدف آن محبت الله و صفات و افعال اوست. در یک تقسیم بندی می‌توان گفت: «عشق به دو گونه عشق حقیقی و عشق مجازی تقسیم شده است که در عشق حقیقی، محبوب، خدا صفات و افعال اوست و در عشق مجازی، معشوق، ظواهر دنیوی و زیبایی‌های صوری آن است. عشق مجازی همواره از حسن صورت و کمال سیرت پدید می‌آید و در واقع، همان عشق غریزی و انسانی است که به زعم عرفا زودگذراست و با وصال پایان می‌گیرد» (ستاری: ۱۳۷۵: ۱۳۸). حقیقت عشق، ذات حق است و عشق حقیقی، به دنبال زیبایی جان است و باعث کمال می‌شود. عشق حقیقی مربوط به ذات احدیت می‌شود با این نگاه فرق عشق حقیقی و عشق مجازی در این است که «اگر عشق در جذبۀ کمال و جمال مطلق قرار گیرد، به این دلدادگی و جذبۀ، عشق حقیقی گویند ولی اگر شیدایی و دلدادگی به مظاهر و مناظر هستی تعلق گیرد و این تعلق، هدف و غایت جذب و دلدادگی او گردد، به آن عشق مجازی گفته می‌شود؛ یعنی عشقی که نفسانی و غریزی است و با

رسیدن معشوق و مقصود و اطفای غریزه، خاموش و ساکت می‌شود. در عشق حقیقی و روحانی، روح انسان و حقیقت انسان با آن همراه است؛ زیرا انسان، عاشق خداست و همواره می‌خواهد با او متحد شود» (چراغ چشم، ۱۳۸۶: ۲۲۸-۲۲۹) پس می‌توان گفت که هر چیزی که بشر به آن عاشق شود، مجاز است غیر از عشق به خدا که حقیقی است و باعث کمال و جمال و رشد و تکامل انسان می‌شود.

مولوی در توصیف عشق مجازی چنین می‌گوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود

(مولوی: دفتر اول: ۲۰۵)

عشق حقیقی، به دنبال زیبایی جان است و حاصل تفکر در نظام مستتر در هستی است که مخصوص خداست و با عشق حقیقی، انسان به کمال می‌رسد. پس «الاولی و متعالی‌ترین نوع عشق، عشق به خداوند است که از آن به عشق حقیقی تعبیر می‌شود. سیف‌الله باخزری معتقد است، عشق الهی فطرتاً در وجود همه کاینات از جمله انسان نهاده شده و هیچ سینه‌ای از عشق خدا خالی نیست اما چگونگی ظهور و تجلی آن بسته به سطح آگاهی و اندیشه افراد متفاوت است» (ستاری، ۱۳۷۵: ۲۹۷)

حاصل کلام آنکه عشق حقیقی، عشق به جاودانه‌هاست و عشق مجازی، عشق به ناپایدارها و فناپذیرهاست. در عشق حقیقی لذت روحانی و عرفانی وجود دارد و در عشق مجازی لذت حسی و اعتباری. عشق حقیقی، نورانیت دل، بصیرت و تقدس بخشیدن به همراه دارد و عشق مجازی، محدودیت فکری و کدورت دل را به دنبال می‌آورد. عاشق حقیقی باید سختی‌هایی را تحمل کند و منازل طی کند پس عشق مجازی ظل و فرع محبت حقیقی است.

بسیاری از شاعران و نویسندگان عقیده دارند که عشق حقیقی و مجازی رابطه نزدیکی دارند و عشق مجازی را به منزله پلی برای حقیقت و عشق حقیقی می‌دانند. به همین جهت گفته‌اند: «المجاز قنطره الحقیقه». به این قنطره بودن بسیاری از بزرگان عرفان اشاره کرده و آن را پذیرفته‌اند و «لذا در آثار کسانی چون احمد غزالی، عین القضاة همدانی، فخرالدین عراقی، حکیم سنایی غزنوی، شیخ عطار، شیخ نجم الدین کبری، شیخ نجم الدین رازی، سیف الدین باخزری، مولانا جلال الدین، حاج ملا احمد نراقی و بسیاری دیگر از بزرگان عرفا و تصوف، می‌توانیم آن را بینیم» (محمدی، ۱۳۹۶: ۴۱).

مولانا عقیده دارد که عشق، خواه حقیقی، خواه مجازی باشد، سرانجام ما آدمیان را به سوی عالم الهی هدایت می‌کند:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(مولوی: ج ۱: ۱۱۱)

جلال ستاری در کتاب «عشق‌نوازی‌های مولانا» عقیده دارد که هر عشق مجازی، ریشه در عشق حقیقی دارد و عشق انسان به خدا، همان عشق خدا به انسان است و چون هر جزء به کل خود شوقمند است، و هر چیز به سوی اصل خویش می‌شتابد، پس اصل تکامل همه وجود و شاهراه طلب‌حق، همان عشق است که انسان را به خدا می‌رساند و شخصیتش را کمال می‌بخشد» (ستاری: ۱۳۹۵: ۶۴).

۳-۲. اهمیت عشق

عشق، علت ایجاد کائنات است آن گونه که کشیدن بار امانت الهی بدون عشق غیرممکن است. عشق جان و روح و روان انسان را پویایی می‌بخشد و مس وجود او را به کیمیا تبدیل می‌کند و زمینه رشد و کمال انسان را فراهم می‌آورد به گونه‌ای که «عشق عامل دگرگون‌سازی، ساخت و پرداخت روانی و تکامل است و نقش پویایی و قوه محرکه این نهضت پیش رونده، یعنی تکامل روانی به شمار می‌رود» (آلندی، ۱۳۷۸: ۳۲). عشق تنها نیروی مثبت عالم است که انسان عاشق را

به صلح و آرامش می‌رساند. در کتاب «ملت عشق»، قاعدهٔ چهلیم، عمر بدون عشق، بیهوده به حساب می‌آید؛ «زیرا عشق خود به تنهایی دنیایی است. عشق یا در میانش هستی، در آتشش، یا بیرونش هستی، درحسرتش.» (شافاک، ۱۳۹۷: ۵۰۸) همچنین عشق، قدیم‌ترین و پابرجاترین سنت روی زمین است.

احمد غزالی هم بارگاه عشق را ایوان جان می‌داند که در ازل روح را داغ «الست بریکم» آن جا بار نهاده که اگر پرده‌ها بشکافند، او نیز از درون حجب بتابد و از درون بیرون آید و عشق خلق از بیرون به درون رود، اما پیداست که تا کجا تواند رفت. (غزالی، ۱۳۸۸: ۴۰) پایه و اساس عرفان عشق است. عشق قلب هستی است و عالم وجود با تپش و ضربان این قلب کار می‌کند و بدون آن جهان می‌میرد.

همه اشعار مولوی حول محور عشق می‌چرخد. وی بدون عشق، همه چیز را بی فایده می‌داند:

عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگر
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۲۹)

۳-۲-۱. عشق پایه و اساس هستی است

نظامی و مولانا هر دو عشق را پایه و اساس هستی می‌دانند و عقیده دارند بدون عشق، دنیا ارزشی ندارد. نظامی جهان را عشق می‌داند و غیر آن را بازی می‌خواند. او تمام آفرینش را وابسته به این نیروی محرکهٔ عظیم می‌داند. از نظر وی، عشق پاک و خالصانه، اساس هستی است:

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق، آبی ندارد
جهان عشقست و دیگر زرق‌سازی همه بازیست الا عشق‌بازی
کسی کز عشق خالی شد، فسرده ست گرش صد جان بود، بی‌عشق مرده ست
(نظامی، ۱۳۹۲: ۳۳)

پیرگنجه، آفرینش را براساس عشق استوار می‌داند و عشق را جان جانان معرفی می‌کند:

مبین در دل که او سلطان جان است قدم در عشق نه کو جان جان است
گر اندیشه کنی از راه بینش، به عشق است ایستاده، آفرینش
(همان: ۳۴)

مولانا هم که با جان و دل عاشقان سخن می‌گوید و ساختار فکری و عرفانی‌اش بر پایهٔ عشق استوار است، محور تمام آشوب‌های اندیشه‌اش جز عشق چیزی نیست. او از زبان جماد و نبات، قصهٔ عشق به گوش همه کائنات می‌خواند و اساس و جان‌مایهٔ تمام اشعارش بر پایهٔ عشق استوار است؛ چه مستقیم و چه غیر مستقیم. وی همه جا نوای عشق سر می‌دهد. «آنچه در جلال‌الدین زیبا و تماشایی است، همین عشق بیرون از اندازه است. این عشق بدون قید و شرط، عشقی که محور تمام آشوب‌های روح متلاطم اوست...» (دشتی، ۱۳۹۳: ۲۳۹)

عشق، جلوهٔ جمال الهی است. در جهان بینی مولوی وجود تمام هستی و انسان‌ها، حاصل عشق است:

گر نبودی عشق، هستی کی بدی کی زدی نان بر تو و تو کی شدی؟
(مولوی: دفتر پنجم: ۲۰۱۲)

از نظر مولانا، هرچه غیر از عشق باشد، توسط عشق خورده می‌شود و هر دو جهان، در برابر منقار عشق، دانه‌ای بیش نیست:

هرچه جز عشق است، شد مأکول عشق دو جهان یک دانه پیش نول عشق
(همان: ۲۷۲۶)

جلال‌الدین همایی هم سراسر آثار مولانا را بر محور عشق استوار می‌داند و عقیده دارد که مستی و جنون عشق عرفانی در همه جا به او دست می‌دهد. «طیب جمله علت‌ها و داروی جمیع بیماری‌های بشر که از شهوت، غضب و نخوت و ناموس تولید می‌شود، در مکتب مولوی همین است. [...] مولوی خود همه‌جا منظور خود را تفسیر می‌کند که غرض وی از عشق، عشق الهی است، عشق شهوت‌سوز است، عشق نخوت و هوس‌سوز است، عشق حقیقی است نه عشق مجازی که دنبال آب و رنگ می‌رود.» (همایی، ۱۳۹۳: ۹-۱۳)

۲-۲-۳. عشق هستی بخش است

آخرین مراحل سیر و سلوک که سالک گرم سیر را به مقصود اصلی و مقصد واقعی می‌رساند، به عقیده مولوی همین عشق است، عشقی که هستی می‌بخشد:

در عشق زنده باید، کز مرده هیچ ناید دانی که کیست زنده؟ آن کو ز عشق زاید

(مولوی، دیوان شمس: غزل ۸۴۳)

در حکایت مجنون و فصّاد، مولانا می‌گوید اگر عشق نبود، جهان هستی چگونه پدید می‌آمد و و نان چگونه خود را بر تو عرضه می‌کرد و جزو وجود تو می‌شد؟ پس عشق است که به نان مرده و بی جان، جان عطا می‌کند:

گر نبودی عشق، هستی کی بدی کی زدی نان بر تو و کی تو شدی؟

عشق نان مرده را می‌جان کند جان که فانی بود، جاویدان کند

(مولوی، ج ۵: ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴)

از نظر نظامی هم عشق باعث هستی آسمان و آبادی زمین می‌گردد:

گر از عشق آسمان آزاد بودی کجا هرگز زمین آباد بودی؟

(نظامی، ۱۳۹۳: ۳۳)

۳-۲-۳. عشق نور و روشنایی و خورشید است.

عشق الهی، یعنی عشق حقیقی، به منزله خورشید کمال است. عالم امر نور خداست و مخلوقات همچون سایه‌ها هستند. مولانا عشق را آتش، خورشید و نور می‌داند. مولانا جان خود را کوره‌ای می‌داند که با آتش عشق مأنوس است و این آتش باعث پخته شدن عاشق می‌شود و انسان بی‌بهره از آن کودن ناامیده می‌شود:

جان من کوره‌ست و با آتش خوش است کوره را زین بس که خانه آتش است

همچو کوره عشق را سوزیدنی است هر که او زین کور باشد، کودنی است

(مولوی، دفتر دوم: ۱۳۷۶-۱۳۷۷)

مولانا برای بیان قهاریت عشق، عشق را خورشید و خود را قمری می‌داند که تمام آنچه دارد، انعکاس نور عشق است:

عشق قهار است و من مقهور عشق چون قمر روشن شدم از نور عشق

(مولوی، ج ۶: ۹۹۸)

۳-۳. ساری بودن عشق در تمام موجودات

خداوند در اشیا و کائنات متجلی است و با مشاهده مظاهر حق می‌توان به شناخت حق نائل آمد. محققان عرفا عقیده دارند که زندگی همه موجودات قائم به عشق است و کشش عاشق و معشوقی در همه عالم وجود، جاری و ساری است و حالت جذب و انجذاب بین همه ذرات موجودات، همیشه برقرار است که باعث بقاء عالم هستی می‌شود و سلسله موجودات را به هم پیوسته است «به طوری که اگر در این پیوستگی سستی و خللی روی دهد، رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و

دوام از نظام عالم وجود رخت خواهد بست.» (همایی، ۱۳۹۳: ۴۰۷). دشتی در کتاب «سیری در دیوان شمس»، همه عالم را تجلی ذات خداوند می‌داند و عقیده دارد عالم هستی جز پرتو تجلی ذات ازلی چیزی نیست، پس همه چیز زیبا، همه چیز نشاطانگیز است «دشتی، ۱۳۹۳: ۱۲۰». بنابراین صفات خداوند را می‌توان در ذره ذره کائنات پیدا کرد؛ زیرا او در همه جا هست.

نظامی و مولانا هر دو، عشق را جان عالم می‌دانند که به واسطه آن، همه موجودات در جنبش‌اند و به سوی معشوق ازلی در حرکت‌اند. آن‌ها عشق را به مثابه جوهره هستی در ذات عالم جای می‌دانند و عقیده دارند که رهرو راه عشق حقیقی، ناگزیر از گذر از فراز و نشیب راه عشق است

نظامی عشق را در تمام کائنات جاری می‌داند و شعاری بهتر از آن بر زبان نمی‌آورد:

غلام عشق شو کاندیشه اینست همه صاحب‌دلان را پیشه اینست
 نروید تخم کس بی‌دانه عشق کس ایمن نیست جز در خانه عشق
 ز سوز عشق بهتر در جهان چیست؟ که بی او گل نخندید، ابر نگریست
 طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان، این کشش را عشق خوانند
 (نظامی، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴)

مولانا مانند دیگر عرفای اسلامی، جذب و کشش عاشق به معشوق را در سراسر عالم وجود جاری و ساری می‌داند؛ او بر این باور است که از جماد و نبات گرفته تا حیوان و انسان، هیچ یک از عشق خالی نیستند و نیروی محرکه همه آنها عشق است. هر کدام از مخلوقات هر اندازه که از کامل بالذات دورتر شوند و فاصله بگیرند، به همان اندازه نقص آن‌ها هم بیشتر می‌شود؛ همان طور که ملاصدرا می‌گوید: «مگر جز است که همه افراد هستی جان دارند و زنده‌اند، پس اگر زنده‌اند، عاشق می‌شوند. آن هم عاشق علت خود. آیا مگر جز این است که هر موجود صاحب حیات ذی شعوری، عاشق رسیدن به نمونه کامل خویش است؟ پس هیچ موجودی نیز از این قانون مستثنی نیست و تلاش می‌کند تا با نیروی عشق به این کمال دست یابد.» (اتونی، ۱۳۹۰: ۴۹). بدین روی، در کل عالم هستی، از پست‌ترین موجودات تا عالی‌ترین آن‌ها، عشق سریان دارد. مولانا نیروی محرکه همه کائنات را عشق می‌داند، حتی جوشش می و آواز نی. او کشش عاشق به معشوق را در همه عالم جاری می‌داند:

آتش عشق است کاندرد نی فتاد جوشش عشق است کاندرد می فتاد
 (مولوی، دفتر اول: ۱۰)

مولانا عشق را حاکم بر تمام ذرات جهان می‌داند و عقیده دارد که همه موجودات درک و شعور دارند و می‌توانند عاشق شوند:

جسم خاک از عشق، بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چلاک شد
 عشق جان طور آمد عاشقا طور، مست و خرّ موسی صاعقا
 (مولوی، دفتر اول: ۲۵-۲۶)

۳-۴. عشق مجازی، قنطره عشق حقیقی

چنین می‌نماید که شاعران عارف مسلک از جمله نظامی و مولانا عشق را به دو دسته مجازی و حقیقی تقسیم کرده‌اند. به طور کلی در منظومه‌های نظامی، با دو نوع عشق مجازی و حقیقی روبرو هستیم و «آنها به دسته‌های زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

الف. عشق‌های مجازی جسمانی، شامل عشق‌های عذری و عشق کامجو

ب. عشق‌های عاری از تمّعات جنسی مانند: عشق به حیوانات و عشق و علاقه خاص میان درباریان

ج. عشق‌های حقیقی، مانند عشق به خدا و پیامبر» (ر. ک. سرامی و خراسانی: ۲۳)

دانستیم که یکی از انواع عشق‌های جسمانی، عشق عذری است. عشاق عذری با سوز عشق می‌سازند «هدف عشق عذری، وصال نیست، بلکه دستیابی به معرفتی است که از درد عشق، ناشی می‌شود.» (زارع جیره‌نده، ۱۳۸۸: ۳۹) عشق عذری توأم با عفاف است. در عشق عذری، عفاف و تمنا در مقابل هم قرار دارند و درون عاشق را می‌آشوبند و کشمکش دائمی ایجاد می‌کنند. در عشق عذری «اگر عفاف نباشد که آتش تمنا را تیزتر کند، عشق عذری پا نمی‌گیرد. شاید بهترین صفت عشق عذری، آتشی بودن آن باشد؛ چرا که عاشق بیچاره، چاره‌ای جز تسلیم و سوختن در این آتش ندارد» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۳۴).

حب العذری که در قبایل ساکن در میانه‌های شبه جزیره عربستان رواج داشته، عشقی دوطرفه و توأم با عفت بین عاشق و معشوق، حاکم بود و همواره عشقشان به ناکامی می‌انجامید و عاشق مرگ را بر وصال محبوب ترجیح می‌داد و آن‌ها بر سر عشق جان می‌باختند.

می‌توان گفت، حب عذری دارای چند ویژگی خاص است. ویژگی اصلی آن در رازداری و سرپوشی است نه فاش کردن و پراکنده گرداندن آن. عاشقان عذری چنین عشقی را حاصل دست سرنوشت می‌دانند و نوعی تقدیرگرایی باوری در اصل آن موجود است. «چنین عشقی همواره به مرگ منجر می‌شود اما عاشقان عذری از این مرگ، راضی و خشنودند؛ چراکه عشق خود را در کمال عفت و پاکدامنی حفظ کرده‌اند و بر این باور و آرزو هستند که بعد از مرگ در دنیای دیگری به وصال هم نائل می‌آیند. در آثار نظامی، عشق لیلی و مجنون و عشق فرهاد و شیرین، از این گونه محسوب می‌شوند. براساس مشابهت‌هایی که میان عشق لیلی و مجنون و عشق عرفانی وجود دارد، نظامی آن را بستر مناسبی برای بسط و گسترش اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه می‌یابد و این عشق زمینی را جلوه‌ای آسمانی می‌بخشد. در واقع، داستان لیلی و مجنون نظامی، هر چند بیانگر فراز و نشیب‌های عشقی مادی و زمینی است، اما صعودی آسمانی دارد و بسی فراتر و والاتر از یک عشق‌ورزی جسمانی است. عشق در لیلی و مجنون، قنطره‌ای از مجاز به سوی حقیقت است، حقیقتی که بیانگر کمال عشق و اوج عاشقی است.» (ر. ک. سرامی و خراسانی، ۱۳۹۴: ۲۳)

مجنون که تمام دنیایش لیلی و عشق اوست، در جواب پدرش می‌گوید که دنیا در مقابل من، ارزشی ندارد:

چون توبه عشق می‌سگالید عشق آمد و گوش توبه مالید

در خاطر من که عشق ورزد عالم، همه حبه‌ای نیرزد

(نظامی: ۱۳۹۲: ۱۵۶)

یعنی عشق، جان را از نقص رها می‌کند و به مراتب کمال انسانی ارتقا می‌بخشد.

زمانی که مادر مجنون به دیدن او می‌رود، وی می‌گوید: تلاش ما بی‌فایده است و این عشق به اختیار من نیست:

کوشیدن ما کجا کند سود کاین کار فتاده، بودنی بود

عشقی به چنین بلا و زاری دانسی که نباشد اختیاری

(همان: ۲۴۰)

جلال ستاری در کتاب «درد عشق زلیخا» عقیده دارد که در این مقام کتمان راز سفارش شده است، چون این ادب رازداری و عدم افشای سر، چیزی جز حفظ اسرار الهی نیست و چنانکه گفته‌اند: عاشق باید که چون بر سرّی از اسرار ربوبیت وقوف یافت و محل امانت و مستودع اسرار گشت، افشای آن به هیچ وجه جایز ندارد (ر. ک. ستاری، ۱۳۷۳: ۳۵۷).

در داستان لیلی و مجنون، شاهد عشقی عرفانی هستیم؛ عشقی آتشین و خانمان‌برانداز. هنگام مباحثهٔ مجنون و ابن‌سلام، مجنون می‌گوید:

عشق است خلاصهٔ وجودم عشق آتش گشت و من چو عودم
عشق آمد و خاص کرد خانه من رخت کشیدم از میانه
(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۲۴)

لیلی و مجنون قصه‌ای تمثیلی است که پیام آن می‌تواند استحالهٔ انسان در عشق باشد، در این مجموعهٔ دل‌انگیز، لیلی و مجنون، دو شخصیت اصیل و متصل به عالم حقیقت هستند که نظامی با استفاده از آن‌ها به تبیین و تفسیر عشق عارفانه و روحانی می‌پردازد. او در این داستان آشکارا می‌گوید که عشق آن دو، آلودهٔ شهوت و غرض نیست و عشق حقیقی آن دو را به هم پیوند زده است. مجنون و لیلی دیو نفس را سر بریده‌اند تا در عشق به این مقام رسیده‌اند. شاعر به دیدهٔ معرفت در این ماجرا می‌نگرد و ایشان را مستغرق در عالم فنا می‌بیند و مستی مجنون را بی‌باده و بوسهٔ لیلی به تصویر می‌کشد» (ر.ک. رضایی، حجاجی، ۱۳۹۸: ۱۸۰).

از نظر مولانا نیز، عشق در سیر تکاملی و عرفانی خود می‌تواند به عشق معنوی و عرفانی تبدیل شود. در داستان حکایت عاشق شدن پادشاه برکنیزیکی مولانا عقیده دارد که عشق‌هایی که تنها به خاطر آب و رنگ و جمال ظاهری باشد، در واقع عشق نیست، بلکه ننگ و عار پدید می‌آورد. یعنی ارزش و اصالت هر عشقی، بستگی تامی به ارزش و اصالت معشوق دارد و اگر عشق و حب آدمی به موضوعی کاذب و ناپایدار تعلق گیرد، نمی‌توان لفظ عشق را بر آن نهاد بلکه آن هوی و هوس است. می‌توان گفت کلید ورود به جهان مولانا، تجربه کردن عشق است؛ البته عشق حقیقی نه صوری و مجازی زیرا وی می‌گوید:

این رها کن عشق‌های صورتی نیست بر صورت، نه بر روی ستی
آنچه معشوق است، صورت نیست آن خواه عشق این جهان، خواه آن جهان
(مولوی، ج ۲: ۷۰۲-۷۰۳)

در مثنوی شریف «عشق» محور کل هستی قلمداد می‌شود و مولانا آن را ملاط و پیوند دهندهٔ همهٔ اجزای وجود به حساب می‌آورد. ایشان، چنان قدرتی برای عشق قائل هستند که فقط «فنا» را در سایهٔ این لطیفهٔ الهی مقدور و میسر می‌دانند و آن را شعله‌ای ذکر می‌کنند که همهٔ ماسوی الله را می‌سوزاند تا به وحدت صرف برسد. در مثل عرب آمده است که: «المجاز قطره الحقیقه» یعنی مجاز، پلی است برای رسیدن به حقیقت. حضرت مولانا نیز در بارهٔ عشق بر همین باور است که عشق مجازی، پلی است برای رسیدن به عشق حقیقی. او برخلاف انسان‌های عامی یا به دور از شهود عرفانی، نه تنها این دو عشق - عشق مجازی و عشق حقیقی - را بیگانه از هم نمی‌داند، بلکه یکی را نردبانی برای رسیدن به دیگری می‌پندارد. مولانا این عقیده را به زیباترین بیان در قالب داستان پادشاه و کنیزک به تصویر می‌کشد: پادشاهی به قصد شکار، به همراه خدمتکارانش به بیرون از شهر می‌رود. در میانهٔ راه، دل و دین به کنیزک زیبارویی می‌بازد و با بدل مالی فراوان او را به دست می‌آورد. اما دیری نمی‌پاید که کنیزک بیمار می‌شود. شاه، طبیبان حاذق را از هرسوی نزد خود فرا می‌خواند تا کنیزک را درمان کنند، ولی طبیبان مدعی که از مشیت قاهر الهی غافلند، در درمان او در می‌مانند. وقتی که شاه از همهٔ علل و اسباب طبیعی نومید می‌شود، به درگاه الهی روی می‌آورد و از صمیم دل، دست نیاز به درگاه حق، جل و علا برمی‌دارد. پادشاه در گرماگرم دعا و تضرع خوابش می‌برد و در اثنای خواب، پیری روشن ضمیر به وی می‌گوید که طبیعی حاذق فردا نزد تو می‌آید که فرستادهٔ ماست. فردای آن روز، شاه طبیب موعود را در می‌یابد. او وقتی طبیب الهی را می‌بیند، گویی عشق کنیزک را فراموش می‌کند و با تمام وجود، عاشق وی که مظهر حضرت حق است، می‌گردد.

مولانا در قالب این داستان، به خوانندگان خود می‌فهماند که عشق مجازی، گاهی می‌تواند به عشق حقیقی بینجامد، پس نباید عشق مجازی را ناچیز شمرد. هرچند مولانا از فواید عشق مجازی و ظاهری سخن به میان می‌آورد و آن را پلی برای رسیدن به معشوق حقیقی می‌داند، ولی سخت بر این باور است که اگر در همین عشق مجازی شبهه‌ای از شهوت و ناپاکی هویدا شود، دیگر این نوع از عشق، ارزش ذاتی خود را از دست می‌دهد و عاشق را به قهقرا می‌کشاند» (ر. ک. اتونی، ۱۳۹۰: ۴۴-۵۱). مولانا در قالب این داستان به سالکان راه حق یادآوری می‌کند که عشقی آلوده به تمنیات شهوانی و نفسانی باشد، انسان را از راه رسیدن به منزل حقیقی دور می‌کند.

هر چیزی که غیر از عشق خدای جمیل است، گرچه ظاهراً شیرین و گوارا باشد، ولی از حیث باطن، نوعی جان‌کندن محسوب می‌شود:

هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکرخواری است، آن جان‌کندن است
(مولوی: دفتر اول: ۳۶۸۶)

قصه فرهاد و شیرین، ماجرای عاشقانه از گونه عشق‌های عذری است که نظامی در خلال منظومه خسرو و شیرین به آن پرداخته است. وقتی خسرو از سوز و گدازها و بی‌قراری‌های فرهاد نسبت به شیرین آگاه می‌شود، برای منصرف کردن فرهاد از این عشق، در طی گفتگویی به او وعده زر و گوهر می‌دهد. فرهاد با شنیدن این خبر (مرگ شیرین) از فراز کوه افتاده، جان می‌بازد. آنچه از روایت نظامی برمی‌آید، این است که «هدف وی از آوردن این ماجرا و عقیف جلوه دادن وی، به دست دادن الگو و نمونه‌ای برای عشق و عاشق راستین بوده است او تجلی پیوند عشق، ایثار و پارسایی است، نمونه عظمت روح و احساسات لطیف انسانی است. عشق او نسبت به شیرین همچون لیلی و مجنون، عشق مجازی با رنگ و بویی عرفانی است» (سرامی و خراسانی، ۱۳۹۴: ۲۴)

نظامی درباره عظمت عشق پاک فرهاد که مهر تأییدی است بر مجازی نبودن عشق او می‌گوید:

فدا کرده چنین فرهاد مسکین ز بهر جان شیرین، جان شیرین
(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۴۰)

هنگامی که فرهاد از عشق شیرین زاری می‌کند، عشق از وجودش به فریاد برمی‌خیزد:

چو دل در مهر شیرین بست فرهاد بر آورد از وجودش عشق فریاد
فرو رفته دلش را پای در گل ز دست دل نهاده دست بر دل
(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۲۲)

هنگام مناظره خسرو با فرهاد، خسرو از فرهاد می‌خواهد که دل از عشق شیرین بکند و فرهاد جواب می‌دهد بدون شیرین نمی‌توانم زندگی کنم و با نگاه تو به او، دنیایی را با آهم می‌سوزانم:

بگفت: ار من کنم در وی نگاهی؟ بگفت: آفاق را سوزم به آهی
(همان: ۲۳۵)

همچنین دنیایی که فرهاد در آن سیر می‌کند، قوانین حیات مادی بر آن حاکم نیستند. او در جهانی آزاد و بی‌انتها سیر می‌کند که تنها شیرین در آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند و تنها تصویر برجسته و نشسته در چشم او شیرین است... «او مرد عمل است و در صحنه عمل نیز دست به کارهایی می‌زند که از یک عاشق کامل صادق امکان پذیر است و تنها به نیروی عشق پاک می‌توان از عهده چنین کاری برآمد... در عشق فرهاد به شیرین نشانه‌ای از نفس پرستی وجود ندارد و به قول سعدی «عشق‌بازی دگر و نفس پرستی دگر است» (ر. ک. رضایی و حجاجی، ۱۳۹۸: ۱۸۴-۱۸۶)

شخصیت عرفانی شیرین و تقوای آگاهانه او که نمونه‌ای از عاشقان پاکباز است، دیدگاه عرفانی نظامی را به خوبی نشان می‌دهد: نظامی در روایت خسرو و شیرین، دیدگاه عرفانی خود را آفتابی کرده است و تمایلات و تفکراتش را درباره عشق واقعی نمایانده است. «نظامی در این داستان باورها و آموزه‌های عرفانی و آنچه را در زمینه سیر و سلوک و طرق وصول به کمالات معنوی در نظر داشته است، در پرورش شخصیت شیرین نشان داده است.

تلقی نظامی از عشق با آموزه‌های عرفانی همخوانی دارد. از نظر نظامی، عشق موجب حیات دوباره و کمال می‌گردد که لب کلام عرفا در این زمینه است... سیمایی را که نظامی از مراحل مختلف عشق در داستان شیرین و خسرو نشان داده است، با مراحل سلوک عرفانی، مطابقت دارد. در واقع نظامی با معیارهای تربیت عرفانی، شخصیت شیرین را می‌سازد.» (ر. ک. شعبانزاده، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۸)

زمانی که مهین بانو شیرین را اندرز و سوگند داد و از او خواست که عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند، شیرین نیز با کمال فروتنی این مسأله را پذیرفت:

تو خود دانی که وقت سرفرازی زناشویی به است از عشقبازی
 چو شیرین گوش کرد آن پند چون نوش نهاد آن پند را چون حلقه در گوش
 دلش با آن سخن همداستان بود که او را نیز در خاطر همان بود
 به هفت اورنگ روشن خورد سوگند به روشن نامه گیتی خداوند
 که گر خون گریم از عشق جمالش نخواهم شد مگر جفت حلالش
 (نظامی، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

هنگامی که خسرو خواستار وصال شیرین می‌شود، او نمی‌پذیرد و می‌گوید:

تو شاهی، رو که شه را عشقبازی تکلف کردنی باشد مجازی
 نباشد عاشقی جز کار آن کس که معشوقش باشد در جهان بس
 (همان: ۳۴۰)

و در ادامه شیرین اظهار می‌دارد که بدون کاوین نمی‌توانی به وصال من برسی:

که بی‌کاوین، اگر چه پادشاهی ز من برنایدت کامی که خواهی
 بدین تندی ز خسرو روی بر تافت ز دست افکند گنجی را که در یافت
 (همان: ۳۴۳)

و در پایان داستان با تربیت خسرو، او را آماده گذر از عشق مجازی به کسب درجات عشق حقیقی می‌کند. آنچه نظامی به دنبال آن است، عشق راستینی است که به سود و زیانی آلوده نباشد. نظامی پرداختن به عشق‌هایی از نوع آب و رنگ را در اقبال نامه با آوردن «افسانه ارشمیدس و کنیزک چینی» بیان کرده است که یکی از داستان‌هایی است که مولوی نیز در مثنوی خود آورده است. این داستان بین ارشمیدس و ارسطو دور می‌زند. ارشمیدس، باهوش‌ترین شاگرد ارسطوست ارسطو وی را فرزند خوانده خویش می‌داند و با حضور او در تدریس بر سر ذوق می‌آید. اسکندر، کنیزکی چینی را که احتمالاً همان دخترک زیباروی خوش‌آواز زورمند است که خاقان چین به اسکندر هدیه نموده، به ارشمیدس می‌بخشد، ارشمیدس به آن دخترک چنان دل می‌بازد که درس و استاد را فراموش کرده، با آن دختر روزگار به خوشی می‌گذارد.

پس از مدتی، وقتی ارسطو علت غیبت شاگرد فرزانه خود را از کلاس درس و بی‌توجهی وی را به علم و دانش، در شهوت‌رانی و صحبت آن نگار زیبا می‌یابد، دخترک را نزد خود خوانده، شرابی به او می‌دهد. آن شراب زیبایی آن دخترک را در مدت کوتاهی زایل می‌کند. با زایل شدن زیبایی دختر، عشق ارشمیدس نیز نسبت به وی کاهش می‌یابد. البته این

حقیقت را نباید از نظر دور داشت که زیبایی و جمال و به عبارتی، آب و رنگ چهره، برترین و اصلی‌ترین عنصر در ایجاد عشق است و همه عرفا و ادبا و فلاسفه بر این واقعیت صحه می‌گذارند. مولانا و نظامی نیز هیچ یک منکر این واقعیت نیستند. در واقع، آن چه در این قصه‌ها، عشق را معیوب کرده است، انانیت عاشق و سایه انداختن خودخواهی بر کلیت آن است و آن چه مولانا و نظامی در پی آن هستند، عشقی راستین است که آلوده سود و زیان نباشد» (ر. ک. سرامی و خراسانی، ۱۳۹۴: ۲۸-۲۹).

نظامی عشق‌هایی را که جاویدان نیست، بازیچه شهوت می‌داند و عقیده دارد عشقی ارزش دارد که پایدار باشد:

عشقی که نه عشق جاودانی است بازیچه شهوت جوانی است

(نظامی: ۱۳۹۲: ۷۸)

پس آیا می‌توانیم در این حقیقت تردیدی داشته باشیم که عشق لیلی و مجنون و حتی خسرو و شیرین یا فرهاد و شیرین «یکی از بهترین قنطره‌ها و محکم‌ترین پل‌ها برای رسیدن به عشق الهی است و در ادب فارسی نظیری بر آن وجود ندارد و هیچ تمثیلی بدین شیوایی نمی‌تواند مصداق پلی از مجاز به سوی حقیقت باشد؟» (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۵۷).

در داستان هفت پیکر، شیخ عرب (نعمان) بر وفق روایت شاعر که به دنبال آن از سر گنج و مملکت برمی‌خیزد و روی در بیابان می‌نهد، به نظامی فرصت می‌دهد «تا از زبان او این نکته را به ممدوح خاطر نشان کند که به هر حال دین و دولت به هم نیاید راست و استغراق در لهو و عشرت انسان را از توجه به آنچه شأن انسانی اوست، باز می‌دارد. بهرام از نعمان سرمشق می‌گیرد؛ از سر صدق خداپرست می‌شود و هفت گنبد را که عشرتگاه سال‌های هرزه‌پویی و بیهوده‌کاری‌های اوست، به موبدان می‌سپارد و به آتشگاه تبدیل می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۵) خود نیز به بهانه شکار از قصر بیرون می‌آید و در دنبال شکاری که او را صید خویش کرده است، در بن غاری ناپدید می‌گردد. هفت داستان هفت گنبد به هفت مرحله سیر و سلوک و مشکلات سالکان این راه اشاره می‌کند.

الهی قمشه‌ای، هفت شهر عشق را که از نظر بعضی عرفا توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضاست، با این داستان مطابق می‌داند به این صورت که قصه روز شنبه یعنی شاه سفید پوش را با اولین شهر عشق یعنی «توبه» و قصه یکشنبه یعنی شاه کنیزفروش را با شهر دوم عشق یعنی «ورع»، موضوع قصه دوشنبه یعنی بشر و ملیخا را با شهر سوم عشق یعنی «زهد» مطابق می‌داند که «بشر» نماینده زهد و پرهیزکاری و «ملیخا» نماینده بدی و عناد است. موضوع قصه روز سه شنبه که دختر حصار است و برای خواستگاران شروطی سخت گذاشته، با شهر چهارم عشق یعنی «فقر»، موضوع قصه چهارشنبه یعنی افسانه ماهان با شهر پنجم عشق یعنی «صبر» و داستان روز پنجشنبه را که قصه خیر و شر است، با وادی ششم «توکل»، مطابقت می‌دهد (ر. ک. الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۱: ۳۳۱-۳۳۵).

در عرفان و اشعار مولانا نیز، عشق پویا و سوزنده و گامی به سوی کمال قلمداد می‌شود. آن ماری شیمل، شاعری مولانا را به نیروی افسون عشق الهی بارور شده می‌داند و عقیده دارد که «این عشق، اسطربلاب حقیقی اسرار حق، که از ملاقات با شمس فروزان شد، نه از آن عشق‌های عارفانی است که جمال حق را در زیبایی جوانان منعکس می‌دیدند. تجربه او از عشق، هجران و وصال روحانی پویا بود او را در خود مستغرق ساخت و سوزانید. او مانند رهروان عشق عارفانه سلف خود، می‌داند که عشق خاکی جز تدارک مقدمات عشق آسمانی نیست. عشق، گامی است به سوی کمال. پس عشق حقیقی باید به سوی خدایی راه برد که نمی‌میرد.» (شیمل، ۱۳۸۲: ۴۶۱). مولانا نه تنها عشق حقیقی را آتش جاویدان می‌داند، بلکه عشقی که در پی رنگی باشد، افسرده می‌داند:

چون رود نور، شود پیدا دختان بفسرد عشق مجازی آن زمان

(مولوی: دفتر ششم: ۹۷۳)

پس باید توجه داشته باشیم که مولانا در عشق مجازی نیز، به نوعی صبغه الهی معتقد است و عشق مجازی را نه عشق به صورت و جسم معشوق، بلکه عشق به روح و روان معشوق می‌داند. مولانا، ظاهر جسم را محل توجه نمی‌داند زیرا در عرفان، این روح است که به واسطه فرمایش حضرت حق که فرمود: «وَأَنْفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» حائز اهمیت است و لایق عشق‌ورزی. نه جسم خاکی کم بها. مولانا در توجیه اثبات نظر خود، به این مسئله اشاره می‌فرماید که: اگر آدمی، واقعاً بر صورت و هیأت ظاهر عشق می‌ورزد؛ چرا وقتی که جان از آن کالبد، مفارقت می‌جوید، دیگر بدان توجه نمی‌کند و آن را لایق عشق‌ورزی نمی‌داند؟ پس در واقع، آن روح معشوق است که لایق عشق‌ورزی است نه جسم وی.

مولانا در داستان پادشاه و کنیزک نیز بی‌اهمیتی و بی‌ارزشی عشق جسمانی را بیان می‌دارد، آنجا که پادشاه، به فرمان طیب الهی، زهری قتل را به زرگر سمرقندی که معشوق کنیزک است، می‌خوراند و روی وی را زشت و زرد می‌گرداند. کنیزک که در واقع عاشق رخسار زیبای زرگر بود، با دیدن روی زشت او، دل از وی برمی‌کند و عشقش به سردی می‌گراید. در واقع، این خود، نشان‌دهنده این واقعیت است که عشق مجازی صورتی، عشقی پایدار و اصیل نیست و به قول مولانا سبب ننگ می‌گردد» (ر. ک. اتونی، ۱۳۹۰: ۵۲-۵۳). خلاصه کلام آنکه صوفیه بر این عشق عذری، معنایی متعالی قائل شدند و به آن جهتی راهیاب مقصد فناء فی الله و بقاء بالله دادند. «در این بینش معنوی یا باطنی، عشق جسمانی مجازی چه کام و چه کامیاب، قنطره عشق حقیقی است و گذشتن از آن برای رسیدن به حق ناگذران است» (ستاری، ۱۳۹۲: ۲۸۰)، مانند عشق لیلی و مجنون.

همین هدف عرفانی و الهی است که به آن عشق قدر و اعتبار می‌بخشد. پس در واقع آن چه دل عاشق را می‌رباید، جلوه زیبایی حسن ذاتی جاودان الهی است نه زیبایی‌های ظاهری زوال‌پذیر «بدین دلیل که اگر معشوق بمیرد و جان علوی از قالب جسمانی او بیرون رود، شما از او وحشت می‌کنید. با این که همان زیبایی صورت و همان قالب اندام جسمانی همچنان در او باقی و برقرار است» (ستاری، ۱۳۹۵: ۲۰۹). در حقیقت عشق مجازی در راستای عشق حقیقی مبنا می‌یابد و معنا پیدا می‌کند؛ یعنی عشق مجازی علاقه به همه زیبایی‌هایی است که انسان را به سوی عشق حقیقی راهنمایی می‌کند.

پس می‌توان به این حقیقت دست یافت که «دو مؤلفه عشق حقیقی و مجازی در موارد زیر تفاوت دارند:

- وجود کمال نفس در عشق حقیقی و نبود آن در عشق مجازی؛
 - همراه بودن عشق حقیقی با واقعیت بر خلاف عشق مجازی؛
 - وجود استمرار و پایداری در عشق حقیقی بر خلاف عشق مجازی.
- حال آنکه این دو نوع عشق از حیث وجود محبت مفرط و همراه بودن با زیبایی معشوق کاملاً شبیه هم هستند» (ضیاءالدینی و بصیری، ۱۳۹۵: ۱۹)

عشق حقیقی، الهی و بی‌چون و بی‌صورت است که در سراسر قرآن و مثنوی موج می‌زند:

عشق آن زنده‌گزین کاو باقی است کز شراب جان‌فزایت ساقی است

عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا

(مولوی، دفتر اول: ۲۱۹-۲۲۰)

مولانا هر چیزی غیر از عشق خدای جمیل را نوعی جان‌کندن و شکنجه می‌داند هر چند صورتاً شیرین و گوارا باشد:

هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکرخواری است، آن جان‌کندن است

(مولوی، دفتر اول: ۳۶۸۶)

آنچه بدان عشق می‌ورزی، صورت نیست، خواه این جهانی باشد خواه عشق آن جهانی، وقتی از کالبد معشوق تو بیرون می‌رود، چرا از آن شرمنده می‌شوی؟

آنچه معشوق است، صورت نیست آن خواه عشق این جهان، خواه آن جهان
آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای؟
(مولوی: دفتر دوم: ۷۰۳-۷۰۴)

۳-۵. آثار و نتایج عشق

عشق روح انسان را متعالی می‌سازد و او را به جهان ابدی پیوند می‌دهد.
در آثار نظامی و مولانا، بوی عشق به مشام می‌رسد و می‌توان گفت محور اصلی آنها، حول عشق دوران می‌کند؛ در خمسه نظامی، مثنوی مولانا و دیوان شمس، عشق درخششی ویژه دارد.
از بیان نظامی می‌توان «ثمرات عشق را چنین ترسیم کرد:
- اول اینکه موجب تقویت فضایل و تطهیر وجود از رذایل می‌شود؛
- دوم اینکه عشق موجب بروز شجاعت می‌شود؛
- سوم اینکه عشق، قدرت شکیبایی عاشق را در برابر ناملازمات قوت می‌بخشد.
بنابراین عشق، وسیله اعتلای روح است. ذره را به خورشید پیوند می‌دهد و آدمی ناچیز را به مطلق بودن و ابدیت جهان و خداوند می‌رساند. بدین ترتیب فضیلت عشق را باید عزیز داشت؛ زیرا همین فضیلت، نردبان صعود بر فراز عشق‌های معنوی، الهی است» (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۶۲).

۳-۵-۱ عشق موجب شادی و نشاط می‌شود

نظامی و مولانا، هر دو عشق را باعث شادی و نشاط می‌دانند.
در داستان خسرو و شیرین، شیرین در جواب خسرو، عشق را موجب خوشحالی و نشاط می‌داند:
مرا بی‌عشق، دل خود مهربان بود چو عشق آمد، فسرده چون توان بود
گر از بازار عشق اندازه گیرم به تو هر دم نشاطی تازه گیرم
(نظامی، ۱۳۹۲: ۱۵۰)
مولانا هم عقیده دارد عشق معشوقان، رخسارشان را سرخ و شاداب می‌کند ولی عشق در عاشقان، موجب سوختن و گداختن جان آنها می‌گردد:

عشق معشوقان، دو رخ افروخته عشق عاشق، جان او را سوخته
(مولوی، دفتر سوم: ۴۴۶)

۳-۵-۲ عشق موجب دور شدن از غرور می‌شود

شیرین در پاسخ خسرو، علت دور شدن او را از عشق واقعی، غرورشاهی او می‌داند:
هنوزت در سر از شاهی غرور است دریغا کاین غرور از عشق دور است
(نظامی، ۱۳۹۲: ۳۱۴)

۳-۵-۳ فنای وجود مادی عاشق و اتحاد عاشق و معشوق

در نظر مولانا، عشق به خدای عالم اختصاص دارد و آدمی به درجه‌ای می‌رسد که با خدای جهان، به یگانگی می‌رسد و در می‌یابد که:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

(مولوی، ج ۳۰: ۱)

نظامی هم در داستان لیلی و مجنون، در مباحثه میان مجنون و ابن‌سلام، از زبان مجنون، می‌گوید:

عشق است خلاصه وجودم عشق آتش گشت و من چو عودم

عشق آمد و خاص کرد خانه من رخت کشیدم از میانه

(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۲۴)

۳-۴. عشق، جان‌بخش است

طبع مولانا چون با عشق سرشته شده، عشق را حیات‌بخش و آزادی‌بخش می‌داند. عشق به نان مرده و بی‌جان، جان عطا

می‌کند و روح فانی را جاودان می‌کند:

عشق، نان مرده را می‌جان کند جان که فانی بود، جاویدان کند

(مولوی، دفتر پنجم: ۲۰۱۴)

از نظر مولانای عاشق، شاخ و برگ هم وقتی که گرمی عشق را دریابند، با باد به رقص در می‌آیند و خود را از زندان

افسرده زمین آزاد می‌کنند:

شاخ و برگ از حبس خاک آزاد شد سر برآورد و حریف باد شد

جان‌های بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گل‌ها شاد دل

در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی‌نقصان شوند

(مولوی، دفتر اول: ۱۳۴۲-۱۳۴۶)

نتیجه‌گیری

نظامی و مولانا به عنوان دو تن از بزرگان ادب شعر فارسی، نگاهی ویژه به عشق دارند و بوی عشق در همه آثارشان به مشام می‌رسد. آنها عشق را در تمام ذرات جهان ساری و جاری می‌دانند و عقیده دارند که عشق حقیقی مختص ذات لایتناهی است و با عبور از درجات مختلف راه عشق، انسان آماده‌گذر از عشق مجازی و کسب درجات معنوی می‌شود. واکاوی در مثنوی و عقاید و آرای نظامی، وجوه اشتراک فراوانی میان این دو منبع عرفانی را نشان می‌دهد.

هر دو شاعر، عشق حقیقی را ستایش کرده، عقیده دارند کسی که راهرو راه عشق حقیقی باشد، باید فراز و نشیب راه عشق را طی نماید و لازمه تحقق عشق عارفانه، گرفتاری سالک در دام سختی و بلا است که باعث کمال وی می‌شود و به پختگی در عشق‌ورزی نائل می‌شود؛ یعنی از گذرگاه عشق مجازی پا به وادی عشق حقیقی می‌نهد؛ هر چند در مثنوی مولوی، عشق عرفانی و در خمسه نظامی، عشق مجازی پررنگ‌تر می‌نماید.

آنها زندگی بی‌عشق را بی‌معنی می‌دانند و خداوند را هدف عاشق واقعی می‌دانند و عقیده دارند که عشق موجب تقویت فضایل و پاک‌سازی از رذایل و تکامل روح و روان می‌گردد. به طوری که با حذف عشق، شیرازه جهان خلقت از هم می‌پاشد. عشق مجازی در سیر تکاملی خود می‌تواند به عشق معنوی تبدیل شود و به مرحله‌ای برسد که در آن، عاشق و معشوق یکی شوند.

منابع

۱. آلدی، رنه (۱۳۷۸)، عشق، ترجمه جلال ستاری، توس: تهران.
۲. اتونی، بهناز (۱۳۹۰)، «عشق از منظر مولانا و ملاصدرا (با تکیه بر اسفار اربعه)»، ش ۹، صص ۴۱-۵۶.
۳. الهی قمشه‌ای، حسین (۱۳۸۱)، مجموعه مقالات، ج. نهم، تهران: روزنه.

۴. ثروت، منصور (۱۳۷۰)، گنجینه حکمت در آثار نظامی، تهران: امیرکبیر.
۵. چراغ چشم، عباس (۱۳۸۶)، «عشق حقیقی یا مجازی»، ش ۴۳ صص ۲۲۵-۲۴۰.
۶. دشتی، علی (۱۳۹۳)، سیری در دیوان شمس، تهران: زوار، چاپ ششم.
۷. رضایی حمزه کندی، علی، حجاجی کهجوق، عزیز (۱۳۹۸)، «عشق و سیمای رهروان حقیقی آن در منظومه غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی»، نشریه بهارستان سخن، ش ۴۳، صص ۱۷۱-۱۹۰.
۸. زارع جیره‌نده، سارا (۱۳۸۸) «عشق در خمسه نظامی»، مجله رشد و آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۸۹، صص ۳۶-۳۹.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد، تهران: سخن.
۱۰. سجادی، سیدجعفر (۱۳۳۹)، فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه، تهران: مصطفوی.
۱۱. ستاری، جلال (۱۳۷۵)، عشق صوفیانه، تهران: مرکز.
۱۲. سرآمی و خراسانی (۱۳۹۴)، «بررسی گونه‌های عشق حقیقی و تجلی آن در آثار حکیم نظامی گنجوی»، فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی، سال پنجم، ش ۱۵، صص ۲۱-۳۲.
۱۳. سعیدی، گل بابا (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران: شفیع.
۱۴. شعبان‌زاده، مریم (۱۳۸۹)، «شور شیرین (جستاری در تلقی عرفانی نظامی از عشق)»، پژوهش‌نامه ادب غنایی، ش ۱۴، صص ۷۲-۹۴.
۱۵. شیمیل، آن ماری (۱۳۸۲)، شکوه شمس (سیری در آثار و احکام مولانا)، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۶. صابری، علی محمد (۱۳۸۹) حدیث عشق از دیدگاه چهار متفکر، تهران: علم.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران: فردوس، چاپ نهم.
۱۸. ضیاء‌الدینی دشتخاکی، علی، محمدصادق بصیری (۱۳۹۵)، «تحلیل تطبیقی داستان ضیافت افلاطون و کنیزک و پادشاه مولانا» نشریه ادبیات عرفانی، ش ۱۴، صص ۵۱-۷۲.
۱۹. فروم، اریک (۱۳۹۳)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه ابوذر کرمی، تهران: نسل نو اندیش.
۲۰. موتمن، زین العابدین (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، تهران: زرین، چاپ دوم.
۲۱. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۹۲)، مثنوی معنوی، شرح جامع کریم زمانی، تهران: اطلاعات، چاپ چهل و دوم.
۲۲. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۲)، خسرو و شیرین، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهاردهم.
۲۳. ----- (۱۳۹۲)، لیلی و مجنون، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهاردهم.
۲۴. ----- (۱۳۸۷)، هفت پیکر، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ هفتم.
۲۵. وحید دستگردی، حسن (۱۳۸۴)، کلیات نظامی گنجوی، تهران: نگاه.
۲۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۹۳)، مولوی چه می‌گوید؟، جلد اول، تهران: زوار.